

نگاهی به نظریه‌پردازی‌های شمول‌گرایانه ناظر به شورای دوم واتیکانی

عبدالرحیم سلیمانی*

چکیده

در تاریخ مسیحیت، اندیشه غالب، انحصارگرایی دینی بوده و نجات و رستگاری مخصوص مسیحیان شمرده می‌شده است. شورای دوم واتیکان، که در سال ۱۹۶۲ تشکیل شد، کوشید از این موضع انحصارگرایانه سخت، فاصله بگیرد و موضعی شمول‌گرایانه، که نجات غیرمسیحیان را ممکن می‌دانست، اتخاذ کند. دو تن از عالمان الاهیات مسیحی معاصر، یعنی کارل رانر و هانس کونگ، کوشیده‌اند موضع اعلامیه این شورا را به صورت نظری مدون کنند. رانر نظریه «مسیحیان بی‌نام و نشان» و کونگ نظریه «حرکت از کلیسامداری به سوی خدامداری» را مطرح می‌کند. این نوشتار به بیان موضع شورای دوم واتیکان و نظریه رانر و کونگ در این باره و بررسی این دو نظریه می‌پردازد. به نظر می‌رسد این دو نظریه‌پرداز در تطبیق این نظریه بر متون مقدس و آموزه‌های اساسی پذیرفته‌شده در تاریخ الاهیات مسیحی موفقیت چندانی نداشته‌اند. با این حال، باید اصل نظریه این دو عالم را در مقایسه با نظریه انحصارگرایانه عالمانی چون کارل بارت، مترقی به شمار آورد.

کلیدواژه‌ها: شورای دوم واتیکان، انحصارگرایی، شمول‌گرایی، کارل رانر، هانس کونگ.

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه مفید soleimani38@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۶]

مقدمه

در حالی که در طول تاریخ مسیحیت، انحصارگرایی جریان غالب بود و عالمان مسیحی نجات و رستگاری پیروان دیگر ادیان را غیرممکن می‌دانستند، شورای دوم واتیکان، که در سال ۱۹۶۲ تشکیل شد، موضعی بسیار ملایم درباره امکان رستگاری غیرمسیحیان اتخاذ کرد؛ موضعی که مطابق اصطلاحی که جان هیک به کار برده باید شمول‌گرایی خوانده شود. جان هیک، فیلسوف دین معاصر انگلیسی، نظریات درباره حقانیت و نجات‌بخشی ادیان را به سه دسته کلی تقسیم می‌کند: انحصارگرایی (exclusivism)، که حقانیت و نجات‌بخشی را منحصر در یک دین می‌داند؛ تکثرگرایی (pluralism)، که دین حق و نجات‌بخش را بیش از یکی می‌داند؛ و شمول‌گرایی (inclusivism)، که با اینکه فقط یک دین را حق یا حق کامل‌تر می‌داند، معتقد است در آن دین راه نجات به گونه‌ای تعریف شده که پیروان دیگر ادیان نیز می‌توانند به نجات و رستگاری برسند (هیک، ۱۳۷۸: ۶۴-۶۹).

به هر حال، آنچه در بیست قرن گذشته تاریخ مسیحیت غلبه داشته، مانند دیگر سنت‌های دینی، انحصارگرایی سخت بوده است. برای مثال، در اعلامیه پاپی بانیفس سوم در سال ۱۳۰۲ آمده است:

به مقتضای ایمان ما باید معتقد بوده و باور داشته باشیم که [فقط] یک کلیسای مقدس، کاتولیکی و پاپی، وجود دارد. ما به این معنا اعتقاد راسخ داریم و بدون هیچ قید و شرطی به آن اقرار می‌کنیم. در خارج از این کلیسا نه نجات وجود دارد و نه بخشایش گناهان ... به‌علاوه اظهار می‌داریم، می‌گوییم، تصریح می‌کنیم، و اعلام می‌داریم که پاپ رومی، برای هر انسانی، ضرورت تمام و کمال نجات است (اصلان، ۱۳۷۵: ۳۲۰).

همچنین، در اعلامیه شورای فلورانس (۱۴۳۸-۱۴۴۵) آمده است:

هیچ‌کس خارج از کلیسای کاتولیک نمی‌ماند، نه فقط کافران، بلکه یهودیان، مرتدان و پیروان ادیان ابتدایی، نیز می‌توانند از حیات ابدی بهره‌مند شوند. ولی آنها به آتش جاودانی «که برای شیطان و ملائکه او مهیا شده است» در خواهند آمد، مگر اینکه پیش از خاتمه زندگی خویش به کلیسا پیوسته باشند (همان).

نگاهی به نظریه پردازی‌های شمول‌گرایانه ناظر به شورای دوم واتیکانی / ۱۱

و در اعلامیه پاپ پیوس نهم در سال ۱۸۵۴ آمده است:

اعتقاد جازم بر این است که خارج از کلیسای حواری رم هیچ‌کس نمی‌تواند رستگار شود، کلیسای رم یگانه کشتی نجات است و هر کس در آن داخل نشود، هلاک خواهد گشت (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۳۱).

اما انحصارگرایان مسیحی بر چه اساسی قائل بودند که نجات و رستگاری مخصوص مسیحیان است و غیرمسیحیان هرگز رستگار نمی‌شوند. آنان معتقد بودند خدا یک بار و برای همیشه خود را به صورت عیسی مسیح مجسم کرده و به صلیب رفته و کفاره گناه آدم را داده است و بدین طریق همه کسانی که به او ایمان آورند امکان نجات برایشان فراهم شده است. اما شمول‌گرایان می‌گویند عیسی مسیح، کفاره گناه همه انسان‌ها را داده است و حتی کسانی هم که نام عیسی را نشنیده‌اند، از طرف آنان کفاره را داده است. بنابراین، مانع رستگاری آنان برطرف شده و چون عنایت الاهی شامل حال همه است و خداوند به درجاتی در ادیان دیگر هم خود را آشکار کرده، اگر در همان دین خود، انسان‌های خالص و صادقی باشند نجات می‌یابند (هیگ، ۱۳۷۸: ۶۶-۶۷).

به تعبیر پاپ ژان پل دوم در اولین بیانیه عمومی‌اش:

گناه انسان - همه انسان‌ها بدون هیچ ملاحظه و استثنایی - توسط مسیح بازخرید شده است، از این جهت است که مسیح با انسان، همه انسان‌ها بدون هیچ ملاحظه و استثنایی، به نحوی متحد می‌باشد، حتی وقتی خود انسان از این اتحاد بی‌خبر باشد (همان: ۶۷).

نقطه عطف در نرمنش کلیسای کاتولیک و پذیرش شمول‌گرایی، «شورای دوم واتیکان» (۱۹۶۲-۱۹۶۵) است و عالمان الیهاتی که در این زمینه نظریه پردازی کرده‌اند در واقع کوشیده‌اند آنچه را درباره نجات پیروان دیگر ادیان در اعلامیه این شورا آمده است شرح و تفسیر کنند و برای آن مبنای نظری فراهم آورند. در چند محور موضوع شورای دوم واتیکان در این باره و مبانی نظری‌ای را که دو تن از عالمان الیهات برای آن عرضه کرده‌اند بیان می‌کنیم و این مبانی را می‌کاویم.

الف. موضع شمول‌گرایانه شورای دوم واتیکان

در سال ۱۸۵۴، پاپ پیوس نهم آموزه سنتی انحصارگرایی را تکرار کرد، اما آن را به گونه‌ای تفسیر کرد که از تندی آن کاست. او در تفسیر خود این نکته را اضافه کرد که: این حکم شامل کسانی نمی‌شود که به واسطه شرایط با مذهب حقیقی آشنایی ندارند و خودشان در این ناآشنایی تقصیری ندارند. در سال ۱۹۴۹، کشیش کاتولیک متعصبی به نام پدر فینی آموزه سنتی را تکرار کرد و گفت خارج از کلیسای کاتولیک هیچ نجاتی وجود ندارد. واکنش واتیکان به وی این بود: اگرچه تعلیم «خارج از کلیسا نجات و رستگاری ممکن نیست» هنوز صادق است، اما تعبیر و تفسیر این آموزه، بر عهده مقام‌های عالی‌رتبه کلیسا است، نه بر عهده فردی خاص. بحث در این باره بالا گرفت تا اینکه در سال ۱۹۵۳ فینی به عنوان فردی خودرأی و متعصب از کلیسا اخراج شد (همان: ۴۹۵).

در سال ۱۹۶۲، شورای دوم واتیکان تشکیل شد که در آن اصلاحات مهمی در تعلیم کلیسای کاتولیک به وجود آمد. از جمله اینکه درباره نجات و رستگاری پیروان دیگر ادیان و نیز مسیحیان غیرکاتولیک مواضع صریح و روشنی گرفته شد:

کسانی هم که نه به واسطه قصور خود، انجیل مسیح یا کلیسای او را نشناخته‌اند، با وجود این صادقانه خدا را جست‌وجو کرده‌اند و تحت عملکرد فیض تلاش می‌کنند تا اراده خدا را تا آن حد که وجدانشان بدیشان حکم می‌کند به جا آورند، می‌توانند به نجات و رستگاری ابدی دست یابند. همچنین، کسانی که بدون آنکه تقصیری متوجهشان باشد، هنوز شناختی روشن و بسنده از خدا ندارند، متها به واسطه فیض الاهی تلاش می‌کنند زندگی نیکویی داشته باشند، تحت مساعدت الاهی قرار دارند (لین، ۱۳۸۰: ۴۹۵).

همچنین، در مصوبات این شورا آمده است:

نجات نه تنها مخصوص مسیحیان، بلکه از آن همه انسان‌های نیکو است که در قلوب آنان فیض به طریقی نادیدنی عمل می‌کند. زیرا همچنان که مسیح برای همه انسان‌ها مُرد، و نیز همچنان که دعوت غایی انسان در واقع، یک چیز است، ما باید باور داشته باشیم که روح‌القدس به طریقی که تنها برای خدا آشکار است، به هر انسان امکان ارتباط یافتن با راز بره خدا [عیسی مسیح] را فراهم می‌سازد (همان: ۴۹۵-۴۹۶).

و البته این شورا می‌افزاید:

هر کسی از این امر آگاه باشد که کلیسای کاتولیک از سوی خدا و توسط عیسی مسیح به وجود آمده است، اما از ورود به آن یا ماندن در آن سر باز زند، نمی‌تواند نجات یابد (همان: ۴۹۶).

این عبارت آخر در واقع رد تکثرگرایی است. انسان‌ها وظیفه دارند مسیحی کاتولیک شوند، اما کسانی که بدون تقصیر این کلیسا را نمی‌شناسند، با شرایطی نجات می‌یابند. پس این نوعی خاص از شمول‌گرایی است. پیروان دیگر ادیان و غیرمسیحیان یا غیرکاتولیک‌ها می‌توانند نجات یابند و به رستگاری برسند اما در واقع این مسیحیت است که آنان را نجات می‌دهد و در واقع نجات و رستگاری هر جا واقع شود کار مسیح است (هیگ، ۱۳۷۸: ۶۷).

به هر حال در شورای واتیکان دوم نوعی شمول‌گرایی اعلام شد، اما مبانی و چگونگی آن و نیز مستندات کتاب مقدسی آن مطرح نشد. عالمان الاهیات مدتی به این مسئله پرداختند و برای این اعلامیه، مبانی نظری درست کردند. در این بخش به بیان و بررسی موضع دو تن از معروف‌ترین این شخصیت‌ها خواهیم پرداخت:

ب. کارل رانر و نظریه مسیحیان بی‌نام و نشان

کارل رانر (۱۹۰۴-۱۹۸۴) عالم الاهیات مشهور کاتولیک، در فرایبورگ آلمان متولد شد و به فرقه یسوعیان^۱ (ژزوئیت‌ها) پیوست و به مقام استادی الاهیات رسید. کتاب مهم او *کنکاش‌های الاهیاتی* است که مشتمل بر چندین مجلد است. کتاب دیگر او *بنیان‌های ایمان مسیحی* نام دارد که در زمینه الاهیات نظام‌مند است (همان: ۴۹۴؛ ER, v. 11, pp. 600-601).

رانر تفسیری خاص از بیان اعلامیه شورای دوم واتیکان درباره پیروان دیگر ادیان عرضه می‌کند. او معتقد بود انسان‌ها فقط به دلیل وقوع یک حادثه می‌توانند به رستگاری برسند و آن حادثه به صلیب رفتن عیسی مسیح، یعنی خدای مجسم و شخص دوم تثلیث، است. او با صلیب خود کفاره گناه همه انسان‌ها را داد و فعل رستگاری‌بخش او، شامل حال همه انسان‌ها می‌شود، حتی کسانی که نام او را نشنیده‌اند. عیسی مسیح این امکان را فراهم کرد که حتی کسانی که رسماً مسیحی نیستند، متحول شوند و نجات یابند (پترسون، ۱۳۸۷: ۴۱۵).

نویسنده‌ای مسیحی نظریه رانر را در قالب داستان تمثیلی زیر بیان می‌کند:

در یک شهر تعداد زیادی انسان فقیر زندگی می‌کنند که نمی‌توانند با تکیه بر درآمد اندک خود، بدهکاری‌هایشان را بپردازند ... در شهری دیگر، زنی ثروتمند از وضعیت اسفناک آنها مطلع می‌شود و مقدار زیادی پول به حساب بانک شهر آنها واریز می‌کند، با این شرط که پول‌های واریز شده، صرفاً در راه پرداخت بدهی‌های افراد فقیر آن شهر مورد استفاده قرار بگیرد. از آنجا که فقرای شهر نمی‌توانند شخصاً بدهکاری خویش را بپردازند، آشکار است که کمک آن زن نیکوکار برای بهبود وضع فلاکت‌بار آنها ضروری است. اما در عین حال، شناختن آن فرد نیکوکار هیچ ضرورتی برای رهایی آنها از این وضع ندارد. آنها شخصاً آن فرد نیکوکار را نمی‌شناسند، اما از طریق بودجه‌ای که او تأمین کرده است، بدهی‌های آنها مرتفع و زندگی‌شان متحول می‌گردد (همان).

رانر می‌گوید قبل از آغاز تاریخ مسیحیت، یهودیان و غیریهودیانی بر روی زمین زیسته‌اند و برخی از آنان به رستگاری رسیده‌اند. آنان در ظاهر به واسطه ایمان خویش و در واقع به دلیل اطاعت از مسیح موعود نجات یافته‌اند. ما می‌توانیم آنچه را درباره انسان‌های پیش از مسیح می‌گوییم درباره غیرمسیحیان پس از او هم صادق بدانیم. از آنجا که خداوند مایل است همه انسان‌ها را نجات دهد، عاقلانه است که فکر کنیم همان لطف و عنایتی را به آنان خواهد کرد که به انسان‌های قبل از مسیح کرده است. روح خداوند بر زندگی مؤمنانی که در سایر ادیان به عبادت مشغول‌اند، تأثیر می‌گذارد، حتی اگر آنها مسیحیت را نشناسند و اصطلاحات مسیحی را درک نکنند. رانر چنین افرادی را «مسیحیان بدون عنوان» یا «مسیحیان بی نام و نشان» (anonymous christians) می‌خواند؛ زیرا آنان با آنکه ایمان مسیحی آشکاری ندارند، آگاهانه یا ناآگاهانه در جست‌وجوی خداوند هستند و او را می‌پرستند (همان: ۴۱۶-۴۱۷).

رانر می‌گوید بر اساس عهد جدید، خدا می‌خواهد همه انسان‌ها نجات یابند (اول تیموتائوس، ۲: ۴) و ایمان به مسیح برای نجات ضرورت دارد. این سخنان بدین معنا است که همه انسان‌ها این فرصت را دارند که ایمان آورند و نجات یابند. تا زمانی که فرد به صورتی مؤثر و روشن با تعالیم انجیل روبه‌رو نشده است، فیض خدا در عیسی مسیح می‌تواند از طریق مذهبی غیر از مسیحیت شامل حال او شود. حتی فیض خدا

نگاهی به نظریه پردازی‌های شمول‌گرایانه ناظر به شورای دوم واتیکانی / ۱۵

می‌تواند در افراد ملحد عمل کند و در عین حال که او فردی ملحد باقی می‌ماند، از ایمان، امید و محبت مسیحی برخوردار شود. حتی فرد ملحد اگر بر اساس پیش‌فرض‌های الحادی خود علیه ندای وجدان اخلاقی خود عمل نکند، می‌تواند نجات یابد. آنچه او در وجدان خود با آن روبه‌رو می‌شود همان خدا است. پس در واقع به خدا ایمان دارد، حتی اگر خود متوجه آن نباشد (لین، ۱۳۸۰: ۴۹۶). رانر در کتاب *کنکاش‌های الاهیاتی* می‌گوید:

هر شخصی که یکی از فرمان‌های وجدانش را به مثابه یک امر معتبر مطلق در مورد خود بپذیرد و آزادانه آن را تصدیق نماید، اگرچه این عمل وی با تعقل و اندیشه‌پردازی صورت نگرفته باشد، وی وجود مطلق خدا را تأیید کرده است. البته ممکن است شخص بر این تجربه خود شناختی نداشته باشد یا آن را در قالب‌های مفهومی نریخته باشد تا دلیلی برای اینکه اساساً چرا فرمان اخلاقی مطلق وجود دارد، بیابد (همان).

اما آیا این مسیحیان بی‌نام و نشان با عمل خود نجات می‌یابند؟ پاسخ رانر این است که آنان نه با عمل خود، بلکه از این جهت نجات یافته‌اند که بدون اینکه خود بدانند فیض عیسی مسیح را تجربه کرده‌اند. رانر می‌گوید:

با وجود این، مسیحی بی‌نام، به آن مفهومی که مورد نظر ما است، شخصی غیرمسیحی است که پس از آغاز مأموریت کلیسا در گسترش مسیحیت، در قلمرو حاکمیت فیض مسیح، توسط ایمان، امید و محبت زندگی می‌کند، اما شناخت روشنی از این ندارد که زندگی وی در نجاتی بر اثر فیض، رو به سوی عیسی مسیح دارد ... باید نظریه‌ای مسیحی درباره این واقعیت وجود داشته باشد که هر شخصی اگر به مفهومی مطلق و غایی علیه وجدان خود عمل نمی‌کند، می‌تواند در ایمان، امید و محبت، خدا را در روح خود پدر بخواند. بر این اساس، این شخص از نظر خدا برادر مسیحیان دیگر است (همان: ۴۹۷).

پس تا اینجا سخن رانر این است که غیرمسیحیان درست‌کار، در واقع به وسیله مسیح نجات می‌یابند. معنای این سخن این است که او الاهیات رایج مسیحی و مسیح‌شناسی رایج را، که در شورای کالسدون در سال ۴۵۱ تصویب شد، به طور کامل

قبول دارد. اما در مقاله‌ای با عنوان «مسائل جاری مبحث مسیح‌شناسی» می‌گوید تعریف شورای کالسدون از مسیح، نباید نقطه پایان تفکرات مسیح‌شناسانه تلقی شود. او می‌گوید:

روشن‌ترین تنسیقات، مقدس‌ترین عبارات، خلاصه و فشرده‌سازی کلاسیک قرن‌ها کار کلیسا در باب دعا و مناجات، تلاش و تأمل راجع به اسرار و رموز خداوندی: همه اینها نیروی حیات خویش را از این حقیقت به دست می‌آورند که جملگی نقطه شروع، و نه نقطه پایانی هستند؛ وسیله‌اند، و نه هدف؛ حقایقی که راه بر آن حقیقت همواره متعالی‌تر می‌گشایند (هیگ، ۱۳۷۸: ۱۰۰-۱۰۱).

رانر می‌گوید از تعریف شورای کالسدون، که مسیح دارای دو طبیعت الاهی و بشری است، عموماً این‌گونه برداشت می‌شده است که خود خدا، روی زمین با حواریان قدم می‌زد و این سوءبرداشت است. در واقع، چنین کسی انسان نیست. او تأکید می‌کند که ما باید تعریفی از مسیح به دست دهیم که او واقعاً انسان باشد. وی می‌گوید:

در طبیعت بشری، کلمه (لوگوس) باید دارای یک جوهر راستین، خود انگیخته، آزاد، روحانی، و فعال باشد، خودآگاهی‌ای انسانی، که به عنوان یک مخلوق و با نگرش و هیئت انسانی راستین از ستایش، اطاعت، و شدیدترین معنای مخلوق‌بودن با کلمه ابدی [خداوند] مواجه می‌شود (هیگ، ۱۳۷۸: ۱۰۰).

او می‌گوید در غیر این صورت عیسی مسیح، «صرفاً خود خداوند خواهد بود که در هیئتی انسانی در میان ما انسان‌ها فعال است، و نه انسانی واقعی که می‌تواند در آزادی کامل بشری خود، واسطه و شفیع بین ما و خداوند متعال باشد» (همان: ۱۰۱).

در اینجا رانر قدم بلندی برمی‌دارد؛ چراکه در اعتقادنامه‌های نیقیه و کالسدون، که مسیحیت سنتی قبول داشته است، مسیح غیرمخلوق و ازلی است؛ این در حالی است که رانر بر مخلوق‌بودن او تأکید می‌کند. اما او چرا به چنین چیزی قائل می‌شود؟ علت این است که این سخن مقدمه ادعای بعدی او است که برای نظریه «مسیحیان بی‌عنوان» ضروری است. اگر مسیح واقعاً همان خداوند باشد که خود را به شکل انسان درآورده است، پس باید بپذیریم که خدا یک بار به صورتی استثنایی خود را آشکار کرده است. اما اگر مسیح و آموزه تجسد را به این معنا گرفتیم که این نمونه‌ای کامل از

نگاهی به نظریه پردازی‌های شمول‌گرایانه ناظر به شورای دوم واتیکانی / ۱۷

خودآشکارسازی خدا برای انسان است و البته خدا خود را برای دیگران و در ادیان دیگر به صورتی ناقص‌تر آشکار کرده است، راه برای نجات انسان‌های دیگر هموار می‌شود. رانر می‌گوید:

ملاحظات مسیح‌شناسانه اخیر مجدداً راه را به سوی آموزه همگانی‌تر رابطه خداوند با مخلوق باز کرده و این امکان را فراهم ساخته‌اند که وجود عیسی مسیح به عنوان نمونه‌ای روشن و اختصاصاً ممتاز و منحصر به فرد کمال‌چنین رابطه‌ای ظاهر شود (همان: ۱۰۱-۱۰۲).

مطابق سخن رانر، رابطه مخلوقات با خدا، در خصوص عیسی مسیح به اوج خود می‌رسد؛ اما به درجاتی در جاهای دیگر نیز این رابطه وجود دارد. او در واقع به گونه‌ای از نظریه سنتی الوهیت مسیح دست برمی‌دارد تا بتواند بگوید او انسان بود و خدا از طریق او با انسان سخن گفته و چه‌بسا از طریق انسان‌های دیگری با سایر انسان‌ها سخن گفته باشد. او می‌گوید:

فرض بفرمایید که کسی بگوید: «مسیح انسانی است که زندگی‌اش نمونه مطلقاً منحصر به فرد تسلیم ذاتی در پیشگاه خداوند است». نام‌برده ممکن است به خوبی، حقیقتی از عمق آنچه مسیح واقعاً هست را بر زبان آورده باشد، به شرطی که وی فهمیده باشد (الف) این تسلیم ذاتی مبتنی بر پیش‌فرض ارتباط خداوند با انسان است؛ (ب) اینکه تسلیم مطلق، متضمن ارتباط مطلق خداوند با بنده است، ارتباطی که موجب می‌شود تا آنچه که توسط وی تولید شده (انسان)، واقعیت وجودی تولیدکننده (خداوند) را به خود بگیرد؛ و (ج) اینکه چنین بیان وجودی (اگزیستانسیال)، بر امری «ذهنی»، یک افسانه، دلالت ندارد و بلکه، به اساسی‌ترین وجه ممکن، بیان و حکمی راجع به وجود هستی است (همان: ۱۰۲-۱۰۳).

بنابراین، تجسد خدا در مسیح به معنای این است که خود را چنان تسلیم خدا کرده که هویت الاهی به خود گرفته و این حادثه، امکانی عام برای بشر است؛ هرچند کامل‌ترین صورت آن در مسیح رخ داده است. البته رانر سخنانی هم دارد که ظاهر آن این است که اعتقادنامه کالسدون را به طور کامل پذیرفته است. او می‌گوید: «تنها در

عیسای ناصری است که انسان می‌تواند جرئت این اعتقاد را به خود بدهد که چنین چیزی اتفاق افتاده و به صورتی ابدی اتفاق می‌افتد» (همان: ۱۰۴).

به هر حال، هر چه مقصود رانر باشد، از سخنان او برمی‌آید که خداوند همان‌طور که خود را در مسیح آشکار کرده به درجات پایین‌تری از طریق ادیان دیگر، با انسان ارتباط برقرار کرده است. اما در اینجا جای یک پرسش مهم باقی می‌ماند و آن اینکه: اگر خدا مستقیماً دست به کار شده و به صورت‌های مختلف با انسان ارتباط برقرار کرده است چه ضرورتی دارد که قائل شویم پیروان ادیان دیگر هم به وسیله عیسی مسیح نجات می‌یابند؟ همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، رانر تأکید می‌کند که غیرمسیحیان درست‌کار بدون آنکه خود بدانند به وسیله مسیح نجات می‌یابند. شاید بتوان پاسخ را از الاهیات مسیحی گرفت. در واقع، انسان با گناه آدم مقام خود را، که مقام فرزندِ خدا بود، از دست داد. برای اینکه این انسان نجات یابد به دو چیز نیاز دارد؛ یکی اینکه مانع نجات و رستگاری برداشته شود؛ یعنی کفاره گناه آدم داده شود؛ و دیگر اینکه انسان با اعمال شایسته خود فرزندخوانده خدا بشود. مسیح، در واقع دو کار مهم برای انسان انجام داد؛ یکی اینکه با زندگی خود سرمشقی به جهت زندگی مقدس، برای انسان‌ها فراهم کرد؛ دیگر اینکه با مرگ خود بر بالای صلیب، کفاره گناه آدم را داد و مانع نجات و رستگاری را برداشت (برای نمونه نک.: تیسن، بی‌تا: ۲۰۳-۲۰۵).

ظاهراً سخن رانر این است که همه انسان‌ها به مسیح نیاز دارند؛ چراکه او، و فقط او، با به صلیب رفتن خود کفاره گناه آدم را، که به همه انسان‌ها به ارث رسیده بود، داده و امکان نجات را برای همه فراهم کرده است. اما اینکه چگونه می‌توان فرزندخوانده خدا شد، پاسخ رانر این است که برخی از طریق اناجیل، مسیح را می‌شناسند و از او الگو می‌گیرند. اما غیرمسیحیان از طریق انسان‌های دیگر یا با ندای وجدان، با وظیفه خود آشنا می‌شوند.

گلین ریچاردز دیدگاه رانر را ذیل چهار اصل دسته‌بندی کرده است:

۱. مسیحیت خود را دین مطلق می‌داند که همه انسان‌ها را در نظر دارد و هر انسانی که مسیحیت بر او عرضه شود، وظیفه دارد این دین را بپذیرد.
۲. ادیان غیرمسیحی، وسیله شناخت طبیعی خدا هستند؛ اما آنها نیز ناشی از لطف فراطبیعی خدا هستند که به خاطر مسیح به انسان عطا شده است. این شناخت طبیعی تا زمانی که دین مسیحیت برای انسان ناشناخته است، اعتبار دارد و باعث نجات می‌شود.

پس انسان‌ها از طریق ادیان دیگر نیز به رستگاری می‌توانند برسند.

۳. پیروان ادیان غیرمسیحی به عنوان دریافت‌کنندگان لطف فراطبیعی باید «مسیحیان بی‌نام و نشان» تلقی شوند. با اینکه او از مضامین مسیحیت ناآگاه است، اما لطف الهی را دریافت کرده و از طریق مسیح نجات می‌یابد.

۴. اگر ادیان غیرمسیحی، صورتی از مسیحیت گمنام را به وجود می‌آورند، در این صورت مسیحیت نمی‌تواند خود را مدعی انحصاری نجات و رستگاری بداند. در واقع، کلیسا طلایه‌دار جلوه‌ای صریح و آشکار از واقعیتی پنهان است که نزد ادیان دیگر نیز وجود دارد (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۱۳).

اما نکته پایانی در باب نظریه رانر این است؛ او با اینکه امکان نجات را برای غیرمسیحیان قبول دارد اما امکان نجات و رستگاری مسیحیان واقعی را بیشتر می‌داند و درجات نجات آنها را بالاتر. رانر می‌گوید:

برای اینکه یک مسیحی بدون عنوان، به درک خویشتن نائل شود لازم است مسیحیت و لطف خداوندی را، هم در شکل درونی آن (یعنی تجسد) و هم در شکل اجتماعی آن بشناسد؛ زیرا کسانی که درکشان از مسیحیت روشن‌تر، خالص‌تر و مؤثرتر است، به شرط یکسان بودن سایر شرایط، بیش از مسیحیان بدون عنوان، امکان و مجال رستگارشیدن دارند (پترسون، ۱۳۸۷: ۴۱۸).

ج. بررسی موضع رانر

رانر در مقایسه با انحصارگرایان مسیحی، که به برخی از آنان اشاره شد، قدم بسیار مثبتی در نگاه به ادیان دیگر برداشته است. او تلاش و دینداری دیگران را ارزشمند و نجات‌بخش شمرده است و این گام مهمی است. با این حال، ملاحظات در خصوص موضع او وجود دارد:

۱. جان هیک می‌گوید: «اعتقاد به اینکه فیض و لطف الهی تنها از طریق دین خود ما است که به دیگران واصل می‌شود (یعنی از طریق شخص مسیح و صلیب وی) شبیه به این است که کسی معتقد باشد که نور خورشید تنها وقتی می‌تواند به سیاره‌های دیگر برسد که ابتدا به زمین آمده و از اینجا منعکس شده باشد. این مطلب شبیه این است که فکر کنیم داروی حیات‌بخشی وجود دارد که نام شیمیایی حقیقی آن مسیح می‌باشد. داروی مزبور به صورت صد در صد خالص و مفید آن، تنها تحت نام مسیحیت عرضه

می‌شود. اما محصولات دیگری هم هستند، که به خلاف اطلاع عرضه‌کنندگان، آنها هم دارای ماده شیمیایی «مسیح» می‌باشند، هرچند که این ماده در آنها با ترکیب با عناصر دیگری رقیق شده و تحت نام‌های دیگری به بازار، عرضه می‌شود. در چنین شرایطی یک داروساز هوشمند همواره داروی مسیحیت را، چنانچه در دسترس باشد، توصیه خواهد کرد. ولیکن ممکن است جاهایی وجود داشته باشند که این دارو در آنها در دسترس نباشد؛ لذا، در آن نقاط حداقل در حال حاضر، محصول دیگری به عنوان بهترین انتخاب بعدی مصرف خواهد شد» (هیگ، ۱۳۷۸: ۹۹-۱۰۰).

هیگ در ادامه می‌گوید این در واقع راه‌حل مسئله تعارض ادیان نیست. اینکه گفته شود «یک راه درست برای رستگاری وجود دارد که کامل‌ترین و بهترین راه است، اما راه‌های دیگری هم وجود دارد که هم خطرناک است و هم اینکه احتمالاً انسان را به مقصد، و البته نه به مرکز آن، نمی‌رساند» بهتر از انحصارگرایی است، اما راه‌حل نیست. ۲. نیز جان هیگ می‌گوید رانر تلاش چندانی برای معقول‌ساختن آموزه تجسد نکرده است. به هر حال، نمی‌توان این را پذیرفت که انسان نیاز به کفاره دارد و تنها مجرای بازخرید گناه او، صلیب مسیح است (همان: ۱۰۶).

۳. هانس کونگ (Hans Kung) می‌گوید اینکه دیگران را مسیحی بی‌نام و نشان بخوانیم در واقع به آنان توهین کرده‌ایم. اگر بوداییان به ما مسیحیان بگویند شما بودایی بی‌نام و نشان هستید، این را توهین به خود تلقی می‌کنیم. اگر قرار است راه نجاتی برای دیگران باشد معنا نمی‌دهد که آنان را مسیحی بی‌نام و نشان بخوانیم (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۶).

۴. اگر انسانی مسیحیت به او عرضه شده باشد، یا آن را به دقت مطالعه کرده باشد ولی اصول اصلی مسیحیت کنونی، مثل تثلیث، تجسد، کفاره و ...، بلکه نظام الاهیاتی مسیحی را خلاف عقل و منطق یافته باشد و در عین حال انسان صادق و بااخلاص و درست‌کاری باشد، آیا این خنده‌دار نیست که این انسان را مسیحی بنامیم، منتها مسیحی بی‌نام و نشان؟ او به چه معنا مسیحی است؟ او انسان خوب و متخلقی است و چون خوب است مسیحی است؟ آیا شوخی نیست که به کسی که هیچ یک از اعتقادات مسیحی را قبول ندارد و هیچ یک از اعمال مسیحی را انجام نمی‌دهد و متون مقدس آن را جعلی می‌داند، باز گفته شود که او مسیحی است؟

۵. به هر حال، در نهایت آقای رانر به این نکته رسیدند که راه بهتر در اختیار

مسیحیان است. پس جای این پرسش هست که خدای عادل و خیرخواه و مهربان چرا باید برنامه رستگاری را به گونه‌ای ترسیم کرده باشد که عده‌ای به صورت اتفاقی از راهی سراسر تر، روشن تر و قطعی تر برخوردار باشند و اکثریت انسان‌ها، باز هم به صورت اتفاقی، از این موهبت عظیم محروم باشند؟

د. هانس کونگ و نظریه خدامداری

هانس کونگ (۱۹۲۸-؟) در سوئیس متولد شد و در حالی که خود را برای کشیش شدن آماده می‌کرد، رساله دکتری خود را در رشته الاهیات و با عنوان *عادل‌شمردگی*، به پایان رسانید. او به عنوان استاد الاهیات در سال ۱۹۶۲ به سمت مشاور الاهیاتی شورای واتیکان دوم منصوب شد و نقش فعالی در این شورا داشت. وی آثار متعددی در زمینه الاهیات نوشته که بسیاری از آنها خوشایند واتیکان نبوده است. واتیکان او را در سال ۱۹۷۹ از سمت استادی الاهیات خلع کرد، هرچند او را از کلیسا اخراج نکرد (لین، ۱۳۸۰: ۴۹۸-۵۰۱). به هر حال، او در میان مطالب مختلفی که نگاشته است، به مسئله نجات و رستگاری پیروان دیگر ادیان، که در بیانیه شورای دوم واتیکان آمده بود، پرداخته و نظریه خاصی در این زمینه عرضه کرده است.

کونگ به شدت با انحصارگرایی مسیحی مخالفت می‌کند و می‌گوید: مگر می‌شود قائل شد که میلیون‌ها نفر انسان، که خارج از کلیسا بوده‌اند و در آینده خواهند بود، همه از نجات محروم باشند؟ او به شدت نظریه عالمان راست‌کیشی جدید مانند بارت را، که ادیان غیرمسیحی را نشانه خودمختاری انسان می‌دانند، رد می‌کند و می‌گوید دوره قضاوت نخوت‌آمیز درباره ادیان دیگر گذشته است (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۱۰۱).

او طرفدار صلح و گفت‌وگوی با ادیان دیگر است و حتی خود را در تقابل با بی‌دین‌ها نمی‌داند. وی می‌گوید:

من یک شخص دیندار هستم و دیندار باقی خواهم ماند. اما این بدین معنا نیست که خود را در تقابل با غیرمتدین‌ها و سکولارها ببابم. احساس می‌کنم که شخص کاملاً سکولاری هستم اما به دلایل مناسبی فکر می‌کنم که باید سکولاریسم ایدئولوژیک و بی‌خدایی برنامه‌ریزی شده را انکار کنم. به عنوان یک الاهیدان مسیحی، پیوسته برای تغییر در نگرش کلیساهای مسیحی به دیگر ادیان جهان مبارزه کرده‌ام. موفقیت‌هایی را شاهد بوده‌ام: در فرمان‌های شورای

دوم واتیکان درباره آزادی وجدان و آزادی دینی، درباره یهودیت، اسلام و دیگر ادیان جهان و در ایجاد گفت‌وگوها، کنفرانس‌ها و مواجهه‌های بی‌شمار میان ادیان در سراسر جهان.

اما اینجا شکست‌هایی نیز در کار بوده است. ادیان هنوز در کره خاکی ما در تقویت یا مشروعیت‌دادن به جنگ‌ها نقش دارند. اشغال طولانی سرزمین‌های فلسطین توسط دولت اسرائیل با حمایت ملل متحد نقطه محوری نزاع چهل‌ساله است. به جای عقب‌راندن اسرائیل، راه‌حل‌های تحقیرآمیز بی‌شمار سازمان ملل و قانون بین‌الملل اشغال را تثبیت کرده است (کونگ، ۱۳۹۱: ۲۹۸-۲۹۹).

راه‌حل کونگ در مسئله نجات و رستگاری پیروان دیگر ادیان این است که مسیحیت باید از «کلیسامداری» دست بردارد و به سوی «خدامداری» برود. همان‌طور که شورای دوم واتیکان به‌صراحت بیان کرده است: «کسانی که خدای پدر، خداوند ما عیسی مسیح را نشناسند و در عین حال خدای خالق را تصدیق کنند یا در اشباح و تصورات به دنبال خدای ناشناخته باشند، خدا خودش از چنین افرادی دور نیست؛ چراکه او به همگان حیات و نفس می‌بخشد (نک: اعمال رسولان، ۱۷: ۲۵-۲۸). خدای منجی می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند (اول تیموتائوس ۲: ۴-۵)» (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۱۰۱-۱۰۲).

او می‌گوید رویکرد خدامداری به این معنا است که خدا، خود را برای همه انسان‌ها آشکار کرده است. خدا قبل از آنکه خود را در عیسی مسیح آشکار کند، بر انسان آشکار کرده است. اما آیا می‌توانیم به سوی خدای عارفان برویم و خدای ادیان را جلوه‌های مختلفی از آن بدانیم؟ کونگ این را رد کرده، نظریه خود را در سه اصل بیان می‌کند: الف. ادیان غیرمسیحی بر خطا هستند؛ ب. با اینکه بر خطا هستند ولی چنانچه نیاز انسان به نجات را تصدیق کنند، به لطف خدا اذعان داشته باشند و به ندای پیامبران‌شان گوش فرا دهند، حقیقت الهی را نشان خواهند داد؛ ج. در مقابل طریق غیرعادی نجات، که کلیسا فراهم آورده است، برای افراد غیرمسیحی طرق عادی نجات وجود دارد؛ یعنی ادیان غیرمسیحی در مقابل تاریخ نجات خاص، تاریخ نجات عام را نشان می‌دهند. هر دو نوع تاریخ نجات، نتیجه لطف خدا است؛

زیرا اراده خدا بر نجات تمام آدمیان تعلق گرفته است (همان: ۱۰۳-۱۰۴).

در واقع، سخن کونگ این است که خدا دو راه نجات برای انسان قرار داده، یکی طبیعی و یکی فوق طبیعی. زیرا خدا دو گونه خود را نشان داده است؛ یکی به صورت طبیعی که به همه انسان‌ها نشان داده است و یکی فراطبیعی و کامل که خود را در عیسی مسیح به طور کامل آشکار کرده است.

کونگ با اینکه به راه عادی و طبیعی نجات، برای دیگر ادیان قائل است، اما راه نجات مسیحی را به کلی متفاوت می‌داند و کار مسیح را کاملاً متفاوت از بنیان‌گذاران دیگر ادیان می‌شمارد. کونگ فرقه‌ها و گرایش‌های یهودی زمان عیسی را برمی‌شمرد و عیسی و کار او را با آنها مقایسه می‌کند. فرقه‌ها و گرایش‌های یهودی زمان عیسی عبارت بودند از: صدوقیان، که عرضه‌کننده شریعت موسوی بودند؛ فریسیان، که طرفدار آرمان‌های اخلاقی بودند؛ و عیسی، که به هیچ‌یک از این دو گروه نپیوست، باید شیوه زندگی و تعالیم او را کاملاً متفاوت از آنها تلقی کرد. کونگ چهار گروه موجود در آن زمان، یعنی صدوقیان، فریسیان، اسنی‌ها و غیوران را با چهار دین بزرگ جهان یکسان می‌انگارد و با هم مرتبط می‌شمارد. اسلام را با غیوران، که با امپراتوری روم مبارزه می‌کردند، آیین بودا را با اسنی‌ها، که گوشه‌گیری اختیار کرده بودند، یهودیت را با صدوقیان، که طرفدار شریعت موسوی بودند، و آیین کنفوسیوس را با فریسیان، که طرفدار آرمان‌های اخلاقی بودند، مشابه و یکسان می‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که همان‌طور که تعالیم عیسی و زندگی او نسبت به باورها و اعمال این گروه‌ها کاملاً متفاوت بود، امروز نیز مسیحیت با این ادیان کاملاً فرق دارد و دین به کلی دیگری است (Livingston, 2000, V. 2, p. 250).

وی می‌گوید از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است و دینش همواره در قالبی اجتماعی تبلور پیدا می‌کند، تمایل دارد درون سنت دینی و محیط تاریخی خود به نجات و رستگاری برسد. خدا ادیان را همچون نظام‌های اجتماعی به حساب می‌آورد که انسان در آن زندگی می‌کند و بنابراین وظیفه دارد از طریق همان دینی که در دسترس او قرار گرفته، خدا را جست‌وجو کند و در پی او باشد. با این همه، این ادیان «اعتبار نسبی» و «حق خدادادی نسبی» دارند و اعتبار مطلق، فقط از آن مسیحیت است (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

کونگ با استیلا و غلبه یک دین بر سایر ادیان مخالف است. همچنین، با تلفیق ادیان

مخالف است. او می‌گوید مسیحیان باید در فضای توأم با گفت‌وگو، خدمات مذهبی مسیحی را به پیروان دیگر ادیان عرضه کنند. اما او تأکید می‌کند که با اینکه ادیان دیگر حقانیت دارند و می‌توانند انسان‌ها را به رستگاری برسانند، اما نباید ایمان مسیحی را نسبی انگاشت. ایمان مسیحی ممکن است از انحصارگرایی دست بردارد، اما همچنان مدعی بی‌نظیر بودن است. کلیسا همچنان فعل خدا است و همواره پیروان دیگر ادیان را به مسیحیت دعوت می‌کند و از آنان می‌خواهد به مسیحیان بپیوندند (همان: ۱۰۵).

۵. بررسی موضع کونگ

در موضع کونگ نکات مثبتی دیده می‌شود. او از انحصارگرایی شدید مسیحی دست برداشته و برای ادیان دیگر، هم حقانیت قائل است و هم نجات‌بخشی؛ هرچند این حقانیت و نجات‌بخشی را نسبی می‌شمارد. با این حال، در موضع او نیز ملاحظاتی وجود دارد.

۱. گلین ریچاردز می‌گوید با اینکه کونگ تأکید کرده است که باید از کلیسامداری دست برداریم و به سوی خدامداری برویم، با این حال او وقتی بین طرق عادی و راه غیرعادی و فوق طبیعی مسیحیت فرق می‌گذارد، در واقع به همان کلیسامداری باز گشته است. به هر حال، راه فوق طبیعی و منحصر به فرد، فقط از کلیسا می‌گذرد و فقط در کلیسا یافت می‌شود و ادیان دیگر از آن محروم‌اند (همان: ۱۰۴).

۲. کونگ یک قدم از رانر جلوتر گذاشته است و نجات و رستگاری پیروان ادیان دیگر را نه از طریق مسیحیت و با کار مسیح، بلکه از طریق دین خودشان می‌داند. با این حال، با این پرسش روبه‌رو است که: چرا خدا دو راه برای نجات و رستگاری قرار داده و اکثریت انسان‌ها فقط از طریق راه عادی، که نسبی است، می‌توانند به رستگاری برسند؟ چه ضرورتی داشته که خدا، نجات و رستگاری غیرعادی و فوق طبیعی خود را به حادثه‌ای تاریخی، یعنی صلیب عیسی مسیح، پیوند زند، که انسان‌های زیادی از آن مطلع نشوند، یا حقانیت آن را نفهمند یا به بطلان آن یقین کنند؟ خدای عادل و مهربان و خیرخواه مطلق چگونه راه فوق طبیعی نجات خود را به گونه‌ای قرار داده که اقلیتی از انسان‌ها به صورت اتفاقی از این موهبت برخوردار باشند و اکثریت انسان‌ها بدون اینکه تقصیری داشته باشند یا کوتاهی‌ای کرده باشند از این موهبت عظیم محروم باشند؟

۳. اگر رانر می‌گفت نجات غیرمسیحیان از طریق مسیحیت و کار عیسی مسیح انجام می‌گیرد، به این دلیل بود که او مسئله گناه اولیه موروثی را قبول داشت و بنابراین لازم بود کفاره گناه انسان‌ها داده شود. این کفاره را فقط عیسی مسیح با صلیب خود برای همه انسان‌ها داده است. اما پرسشی که کونگ با آن روبه‌رو است این است که: آیا شما گناه اولیه موروثی را قبول دارید یا نه؟ اگر قبول داشته باشید باید بگویید چگونه این کفاره برای دیگر مسیحیان داده شده است. پس مجبورید به سخن رانر برگردید که مسیح این کفاره را داده است. اما اگر گناه اولیه و موروثی را قبول نداشته باشید، پس عیسی مسیح هم منجی نیست و انسان نیاز به منجی ندارد. بنابراین، باید از کل نظام الاهیاتی رایج مسیحی دست بردارید و در این صورت چگونه شما می‌گویید مسیحیت موجود، دینی ممتاز و متفاوت از دیگر ادیان است.

نتیجه

در پایان باید چنین نتیجه بگیریم که هرچند شورای دوم واتیکان کوشیده است موضعی شمول‌گرایانه بگیرد و از انحصارگرایی شدیدی که در طول تاریخ مسیحیت حاکم بوده، بگریزد، اما دو عالم الاهیات، یعنی رانر و کونگ، در تدوین نظری این سخن و بیان مبانی عقلی و نقلی آن چندان موفق نبوده‌اند. آنان باید نظریه خود را به صورتی سازگار با عقل و منطبق بر متون مقدس مسیحی و نیز اصول الاهیاتی پذیرفته‌شده در مسیحیت عرضه کنند، یا قرائتی مقبول از اصول دیانت مسیحی به دست دهند که با شمول‌گرایی، آن‌گونه که آنان بیان کرده‌اند، سازگار باشد. اما هیچ‌یک از این دو عالم در این امور موفق نبوده‌اند. بنابراین، نظریه شمول‌گرایی شورای دوم واتیکان، هرچند بسیار بهتر از انحصارگرایی شدید حاکم بر تاریخ مسیحیت است، تاکنون مبانی عقلی و نقلی درستی برای آن عرضه نشده است.

پی‌نوشت

۱. گرایش زیرمجموعه کلیسای کاتولیک.

منابع

کتاب مقدس، انجمن پخش کتب مقدس.

هیگ، جان (۱۳۷۸). *مباحث پلورالیسم دینی*، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران: مؤسسه انتشاراتی تبیان.

اصلان، عدنان (۱۳۷۵). *پلورالیسم دینی*، ترجمه: انشاءالله رحمتی، تهران: انتشارات نقش جهان. ریچاردز، گلین (۱۳۸۳). *رویکردهای مختلف به پلورالیسم دینی*، ترجمه: رضا گندمی و ...، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

پترسون، مایکل؛ و ... (۱۳۸۷). *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه: احمد نراقی و ...، تهران: طرح نو. لین، تونی (۱۳۸۰). *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه: روبرت آسریان، تهران: انتشارات نشر و پژوهش فروزان روز.

تسین، هنری (بی تا). *الاهیات مسیحی*، ترجمه: ط. میکائلیان، تهران: انتشارات حیات ابدی.

کونگ، هانس (۱۳۹۱). *هنر زیستن*، ترجمه: حسن قنبری، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

Encyclopedia of Religion (ER) (2005). Lindsay Jones (ed.), USA: Thomson Gale.

Livingston, James C. (2000). *Modern Christian Thought*, New Jersey: Upper Saddle River.

بررسی و نقد درون دینی حجیت کتاب مقدس در مسیحیت

سید مرتضی میرتبار*

مهراب صادق نیا**

چکیده

کتاب مقدس بزرگ‌ترین منبع الاهیاتی مسیحیت است که از لحاظ درون دینی بیشترین حجیت و اعتبار ممکن را دارد. حجیت ویژگی‌ای است که در تاریخ هر نوشته یا شرح آن به وجود می‌آید و از احترام و تقدسی سخن می‌گوید که خالق آن کار، آن را حفظ کرده است. الاهی‌دانان بزرگ مسیحی از همان سده‌های نخستین، کتاب مقدس را کلام و وحی الاهی دانسته‌اند که از طریق روح القدس نازل شده و انبیا و رسولان فقط وسیله و قلم او بوده‌اند. آیات مختلفی در عهد جدید وجود دارد که حجیت کتاب مقدس را اثبات می‌کند. عیسی مسیح نیز کتاب مقدس را معتبر و دارای حجیت فراوان می‌دانست. لذا باید گفت کتاب مقدس معتبر است و همه موظف به اطاعت از آن هستند. انسان‌ها و اعتقادنامه‌ها و کلیسا باید تابع اعتبار کتاب مقدس باشند. اما اشکالات متعددی به حجیت دورنی کتاب مقدس وارد است که باعث بی‌اعتباری استدلال‌های آن می‌شود. در این مقاله استدلال‌های حجیت کتاب مقدس را بررسی و نقد می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: حجیت، کتاب مقدس، مسیحیت، وحی.

* دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول) smmb_110@yahoo.com

** استادیار گروه ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب sadeghnam@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۶]